

Trans-Subjectivation through Temporality: Catherine Malabou's Plasticity in Jeanette Winterson's *Sexing the Cherry*

Hoda Niknezhadferdos¹  Bakhtiar Sadjadi² 

¹ Lecturer, Ataturk Faculty of Education Marmara University Istanbul, Istanbul, Turkey. (Corresponding Author).

Email: hoda.niknezhadferdos@marmara.edu.tr

² Associate Professor of English Language and Literature, University of Kurdistan, Sanandaj, Iran. Email: b.sajadi@uok.ac.ir

Received: September 2024

Published online: June 2026

***Corresponding author:**

Lecturer, Ataturk Faculty of Education Marmara University, Istanbul, Turkey.

E-mail: hoda.niknezhadferdos@marmara.edu.tr

hoda.niknezhadferdos@marmara.edu.tr

Citation:

Niknezhadferdos Hoda, Sadjadi Bakhtiar. Trans-Subjectivation through Temporality: Catherine Malabou's Plasticity in Jeanette Winterson's *Sexing the Cherry* Critical Language and Literary Studies. 2025 June; 23(37) <https://doi.org/10.48308/CLLS.2024.236952.1264>

Abstract:

The present paper means to attentively scrutinize the notion of plasticity in temporality and time in *Sexing the Cherry* and represent the innate temporality in trans-subjectivation which could be regarded as plasticity. In Malabouian perspective, plasticity enables humans to transform their identity and mental structures based on their life experiences and environmental influences. The attempt would be the manifestation of malleable time and identity which unavoidably could be intermingled with the concepts of mind and memory. Contemplating on the conceptualization of plasticity as revealing the relation between accident and substance, plasticity in time, identity formation, and memory would be lime lighted. Temporality as absolute plasticity would be demonstrated while trans-subjectivation and plasticity would be considered as the two faces of a coin. Brain and therefore identity as the incarnation of time and temporality in body express themselves in the novel in which the boundaries of temporality and identity appear blurring. In Winterson's novel, *Sexing the Cherry*, time is transformed, broken, and redefined as a fluid and changeable entity. The notion of the other as the other of the self in the self would be labeled as alterity without transcendence in Catherine Malabou's stance due to the fact that the other is permanently within the subject. Consequently, alterity without transcendence would be presented as the vital and significant part of plasticity without which the process of plasticity and trans-subjectivation would be flawed. Malabou considers plasticity as representing the brain's fundamental abilities to change and adapt to new situations, which have major implications for our understanding of identity, authority, and responsibility.

Seda Arikani in "Phallic and Vulvic Mothers of Jeanette Winterson: *Oranges Are Not the Only Fruit* and *Sexing the Cherry*" lime lights the roles of the Freudian phallic mother and proposes "another concept that should be used to describe powerful, feminine, securing, un-authoritatively maternal, and freeing mother/woman is vulvic mother/woman instead of phalli" (Arikani 2018, 75). Considering Winterson's simultaneous poetical-political writing, Arikani spotlights the issue that the female characters in both novels are alternatives to and critiques of Lacanian the symbolic order.

Seetha Lakshmi in "The Myth of Normative Gender" claims that "Jeanette Winterson is one of the daring voices among postmodern queer writers whose works celebrate gender fluidity and queer existence. Winterson abundantly alludes to myths and fairytales as vehicles to express the notion that gender also is constructed like a story or history and it is thus not fixe" (Lakshmi 2018, 489). Mentioning the hetero-normative society and the obligatory prearranged gender roles in it, Lakshmi adds that Winterson's characters in *Oranges Are Not the Only Fruit* and *Sexing the Cherry* struggle to go beyond the pre-established standards.

The present study provides a close analysis which consists of selection and discussion of theoretical and descriptive material. The research method of the existing research is, thus, qualitative and categorized as theoretical study. Correspondingly, the existing research will be entirely literature-based in that, in the academic library research, the conclusions are based on the analysis of data of a particular area. The narrators' definition of time and their contemplation on temporality would be underscored to express the Malabouean viewpoint on the notion of time. Temporality as the absolute plasticity which could be interwoven with the concept of trans-subjectivation would be featured in the novel and the physical manifestation of trans-subjectivation would be stressed in the relationship between the characters as each other's alter ego, as well.

It could be concluded that the narrator in *Sexing the Cherry*

expresses the trans-subjectivity via contemplating on the plasticity of temporality. Not being able to distinguish the distinct boundaries of subjectivity, temporality, locality, and reality, the narrator addresses that the plasticity of temporality embraces all of them. Pondering on time and temporality, the narrator ends up mentioning the equality of the happened and not-happened owing to the fact that whatever has happened is merely a memory which could not be discernible from fantasy. Observing diverse layers of being, the narrator juxtaposes narration and reality, as well.

Keywords: Alterity without Transcendence, Identity, Temporality, Trans-subjectivation, Plasticity.

مقاله پژوهشی

تراسوزگی در مسیر زمان‌مندی: خوانش مفهوم سیالیت در رمان جنسیت گیلای اثر جنت وینترسون از نظر کاترین ملبو

هدی نیک‌نژادفردوس^۱، بختیار سجادی^۲

^۱ دانشکده آموزش آتاترک دانشگاه مارمارا استانبول ترکیه. (نویسنده مسئول) ایمیل: hoda.niknezhadferdos@marmara.edu.tr

^۲ دانشیار زبان و ادبیات انگلیسی، دانشگاه کردستان، سنندج، ایران. ایمیل: b.sajadi@uok.ac.ir

چکیده

تحقیق حاضر مفهوم سیالیت را از منظر آرا فیلسوف معاصر فرانسوی کاترین ملبو در رمان جنسیت گیلای نوشته جنت وینترسون مورد بررسی قرار می‌دهد. سیالیت درونی از نظر ملبو انسان‌ها را قادر می‌سازد تا براساس تجربیات زندگی و تأثیرات محیطی، هویت و ساختارهای ذهنی خود را دگرگون کنند. بدین منظور سیالیت به‌مثابه عنصری اجتناب‌ناپذیر در زمان‌مندی و تراسوزگی مورد بحث قرار می‌گیرد و عامل متغیر بودن مفاهیم زمان و هویت است. رابطه‌ی درهم‌تنیده‌ی ذهن و زمان، و زمان و هویت به‌عنوان یکی بودن سیالیت و تراسوزگی نشان داده می‌شود و در تجربه‌ی زمان / هویت، تراسوزگی شخصیت‌های اصلی رمان مورد بررسی قرار می‌گیرند. زمان به‌مثابه سیالیت مطلق از دیدگاه کاترین ملبو و هویت در مقام تراسوزگی مداوم در جنسیت گیلای مورد تفحص قرار می‌گیرند. زمان به‌عنوان جریانی انعطاف‌پذیر و تغییرپذیر در رمان جنسیت گیلای وینترسون دگرگون می‌شود، می‌شکند، و از نو تعریف می‌شود. ردپای سیالیت و تراسوزگی همانند دو روی یک سکه، و حضور مداوم زمان‌مندی سیال یا سیالیت مطلق در رمان مورد کاوش قرار می‌گیرند. در نهایت، هویت به‌معنای مشاهده‌ی عبور مداوم خودی به خود دیگر در درون شخصیت‌ها، مفهوم "دیگری" را از دیدگاه کاترین ملبو در رمان نشان می‌دهد. دیگری موجود در سیالیت یا دگرگونگی بدون تعالی حضور هرگونه دیگری بیرونی را نفی کرده و سیالیت را روندی خودمختار و بدون نیاز به دیگری می‌داند تا جایی که این روند را رهایی‌بخش نشان می‌دهد. ملبو سیالیت را نمایانگر توانایی‌های بنیادین مغز و ذهن برای تغییر و سازگاری با شرایط جدید می‌داند که تأثیرات عمده‌ای در فهم ما از هویت، اختیار، و مسئولیت دارد.

کلیدواژگان: دگرگونگی بدون تعالی، هویت، زمان‌مندی، تراسوزگی، سیالیت.

تاریخ دریافت: شهریور ۱۴۰۳

تاریخ انتشار: تیر ۱۴۰۵

* نویسنده مسئول:

هدی نیک‌نژادفردوس، دانشکده آموزش

آتاترک دانشگاه مارمارا استانبول ترکیه.

ایمیل:

hoda.niknezhadferdos@marmara.edu.tr

ارجاع به مقاله:

هدی نیک‌نژادفردوس، بختیار سجادی، تراسوزگی در مسیر زمان‌مندی: خوانش مفهوم سیالیت در رمان جنسیت گیلای اثر جنت وینترسون از نظر کاترین ملبو فصلنامه نقد ادبی و ادبیات خارجی، دوره ۲۳، شماره ۳۷ <https://doi.org/10.48308/CLLS.2024.236952.1264>

مقدمه

خاطرات، و یا تجارب شخصیت‌ها روایت شوند. نگاه ویژه‌ی او به مقولات بودن، سوژه شدگی^۱، دیگری، هویت‌یابی^۲، و زمان در رمان‌هایش جوایز و عناوین متعددی را برای او به ارمغان آورده است که از میان آن‌ها می‌توان به جایزه وایت برد^۳، جایزه ادبی لامبدا^۴، کسب مقام در میان بیست نویسنده‌ی برتر بریتانیا توسط مجله گرانته^۵، و عنوان

جنت وینترسون همواره چهره‌ای متمایز و سنت‌شکن در ادبیات معاصر انگلستان بوده است و مفاهیم سیال بودن زمان، هویت، دیگری، و حتی مکان به وفور در آثار او دیده می‌شود. در رمان‌های جنت وینترسون زمان به جای حرکت خطی و سنتی، در هم‌تنیده است و روایت بین گذشته، حال، و آینده در نوسان است. در واقع زمان به‌شکل سیال به کارگرفته می‌شود تا شخصیت‌های داستان بدون محدودیت زمانی و از طریق احساسات،

- 1 Subjectivation
- 2 Identification
- 3 Whitbread
- 4 Lambda Literary Award
- 5 Granta Magazine

را مقدم بر نوشتار میدانند و معتقد است زمانی که متن هم‌زمان در ساختار شکنی خود نیز به حیات خود ادامه می‌دهد با پدیده سیالیت متن مواجه می‌شویم. در واقع و به‌طور کلی در آن واحد سه متن در پیش‌رو است که اولی متن اصلی، دومی متن ساختار شکنانه، و سومی متنی است که در دل ساختار شکنی به حیات خود ادامه می‌دهد و خود را به جلو می‌راند. این تقسیم‌بندی را ملبو به طرز مبدعانه در هویت‌یابی افراد نیز دخیل دانست و برای اولین بار از کلمه‌ی تراسوژگی به جای سوژه‌شدگی استفاده کرد. از دید ملبو، در هر روند نیل به هویت، فرد دست کم با سه "خود" در درونش مواجه است، خودی که در آن لحظه می‌شناسدش و به وجودش آگاه است، خود ساختار شکنی شده‌ی آن، و مشاهده‌گری که بر این‌ها نظاره‌گر می‌باشد. نظریه‌ی مبتکرانه‌ی دیگر کاترین ملبو به بازتعریف مساله‌ی روان‌زخم^۶ مربوط است به طوری که او با تلفیق عصب‌شناسی، علوم‌شناختی، و روان‌کاوی ادعا می‌کند که روان‌زخم همان سیالیت مخرب^۸ است که در آن مغز بدون استفاده از عاملی بیرونی، خود را از بین می‌برد و به تبع آن هویت قبلی شخص نیز به معنی واقعی کلمه به طور کامل یا ناقص تغییر می‌کند.

در ادامه، این مقاله ابتدا به پیشینه‌ی تحقیق می‌پردازد و مقاله‌های محققان مختلف را درباره‌ی روان جنسیت گیلاس جنت وینترسون مورد بررسی قرار می‌دهد؛ سپس، فلسفه‌ی کاربردی تحقیق حاضر به روش نوشتار این مقاله خواهد پرداخت که شامل نظریه‌ی سیالیت و واژگان کلیدی کاترین ملبو فیلسوف معاصر فرانسوی می‌باشد. قسمت بعدی بررسی سیالیت، زمان‌مندی، و تراسوژگی در جنسیت گیلاس اثر جنت وینترسون با رویکرد ملبویی خواهد بود که تعریف هویت از نقطه نظر شخصیت‌های

یکی از خلاق‌ترین نویسندگان دهه‌ی هشتاد اشاره نمود. وینترسون با استفاده از زمان سیال در رمان‌هایش به شکل عمیق‌تری به موضوعات پیچیده و فلسفی همچون هویت، عشق، جنسیت، حافظه، و سیاست می‌پردازد. رمان جنسیت گیلاس به طرز مبتکرانه‌ای مفهوم درهم‌تنیده‌ی بدن/هویت را با زمان همراه کرده و تغییر زمان‌مندی و مکان‌مندی را در کنار سیوریت هویت‌یابی شخصیت‌های اصلی رمان قرار می‌دهد. هویت شخصیت‌ها با تاثیر از تجربیات، روابط اجتماعی، و تغییرات محیطی به طور مداوم دگرگون می‌شوند. علاوه بر این، مفاهیم جنسیت و مخصوصاً زنانگی^۱ به مثابه مفاهیمی غیرذات‌گرایانه در این رمان به چشم می‌خورند. زنانگی در مقام مفهومی که در لحظه‌ی تعدی، مرزهای خود را نشان می‌دهد در این رمان وینترسون بسیار مشهود است. تاکید بر تاریخ نیز به معنای روایت و تلفیق اسطوره و واقعیت بر سیالیت موجود در داستان می‌افزاید و مرزهای ذهن، خاطره، و واقعیت را درهم می‌نوردد. وینترسون با به چالش کشیدن ساختارهای سنتی روایت، خواننده را به پرسش درباره‌ی معنای زمان و حافظه وادار می‌کند. زمان و حافظه نیز به نوبه خود به عنوان سنگ بنای هویت در شخصیت‌های رمان نشان داده می‌شوند.

کاترین ملبو فیلسوف معاصر فرانسوی با تلفیق مفهوم سیالیت از علوم شناختی^۲، ساختار شکنی^۳ از نظریات دریدا^۴، و روان‌کاوی لاکانی و فرویدی^۵ انقلابی در فلسفه به وجود آورد. او از پیدایش مفهوم سیالیت برای اولین بار در آثار هگل نام برد و اثرات خاصیت سیالیت مغز را در تغییر هویت فرد، بدون استفاده از چیزی ورای مغز، بر هویت‌یابی منطبق نمود. علاوه بر این، ملبو سیالیت

- 1 . Femininity
- 2 . Cognitive science
- 3 . Deconstruction
- 4 . Derrida
- 5 . Lacanian and Freudian psychoanalysis

6 Self

7 Trauma

8 Destructive plasticity

شاعرانه-سیاسی وینترسون در کنار شخصیت‌های زن رمان او نشان‌دهنده‌ی ستیز و مقاومت زن در مقابل نظم نمادین لاکانی است. آریکان، مادر/زن فالوسی فروید را در مقابل مادر/زن مجرای وینترسون می‌گذارد و زنانگی را در آثار وینترسون مفهومی غیرذات‌گرایانه نشان می‌دهد.

سیتا لاکشمی^۴ در مقاله‌ای به جنسیت هنجاری می‌تازد و تشریح می‌کند که جنت وینترسون در آثار خود به‌ویژه در جنسیت گیلان «نویسنده‌ی جسوری است که مفهوم جنسیت را سیال میداند و با تلفیق تاریخ، افسانه، و اسطوره این مطلب را القا می‌کند که جنسیت نیز برساخته از چنین مفاهیمی می‌باشد» (لاکشمی ۸۱۰۲، ۹۸۴). لاکشمی اضافه می‌کند که شخصیت‌های موجود در رمان وینترسون در تقلا هستند تا به ورای استانداردهای از پیش تعیین‌شده جنسیتی در جامعه بروند. تلاش شخصیت‌ها در این راستا نه تنها به ارایه‌ی سیالیت مفهوم جنسیت ختم می‌شود بلکه هویت نیز به منزله‌ی امری سیال و غیرثابت نشان داده می‌شود.

پاپاتیا آلکان گنجا^۵ در مقاله خود به بررسی روند هویت‌یابی و سوژه‌شدگی شخصیت‌ها می‌پردازد و در نهایت به موضوع سیال بودن هویت و جنسیت در رمان جنسیت گیلان وینترسون اشاره می‌کند. او ادعا می‌کند که برای وینترسون جنسیت برساخته از جامعه و فرهنگ است «و اگر جنسیت برساخته‌ای فرهنگی است که بر روی افراد برچسب می‌زند، می‌توان آن را از نو بازتعریف نمود یا به کلی درهم شکست» (آلکان گنجا ۵۱۰۲، ۳۳). او به سیالیت زمان و بودن نیز اشاره می‌کند و مفاهیم موجود در رمان وینترسون را چندجانبه و سیال میداند.

پال کینتزل^۶ در مقاله‌اش به موضوع جنسیت در رمان جنسیت گیلان وینترسون اشاره کرده و

اصلی رمان را نیز در برمی‌گیرد. در این مقاله چگونگی تغییرات هویتی شخصیت‌ها نشان داده می‌شود و دلیل سیال بودن هویت، زمان، و حافظه در رمان توضیح داده می‌شود. هم‌چنین روند دگرگونگی بدون تعالی ملبو در رمان به‌عنوان تغییر در هویت، بدون نیاز به رجوع به اصول یا نیروهای متعالی و مطلق مورد بررسی قرار می‌گیرد. در آخر، نتیجه‌گیری مقاله از بررسی مفاهیم کلیدی کاترین ملبو در رمان جنسیت گیلان وینترسون ارایه می‌شود.

پیشینه‌ی تحقیق

مقالات و رساله‌های زیادی درباره رمان جنسیت گیلان وینترسون نوشته شده است و این رمان از دیدگاه‌های متفاوتی مورد بررسی قرار گرفته است. با این حال این رمان تاکنون از دیدگاه کاترین ملبو و مفاهیم سیالیت، تراسوزگی، و زمان‌مندی او مورد کنکاش قرارنگرفته است. به‌طورمثال، امیلی والزاک^۱ در مقاله خود به این رمان اشاره می‌کند و می‌نویسد شخصیت‌هایی مثل زن سگی^۲ در این رمان نشان‌دهنده‌ی «رویه‌ی نوشتار او و به نوعی سیاست روایت‌های جنسیتی» می‌باشد (والزاک ۸۱۰۲، ۴۲۱). این نویسنده در ادامه به دیدگاه خاص وینترسون درباره‌ی جنسیت می‌پردازد و می‌گوید که جنسیت در رمان وینترسون مفهومی سیال است.

سدا آریکان^۳ در مقاله‌ی خود با تأکید بر سیال بودن جنسیت و هویت ادعا می‌کند که «مفهوم دیگری که باید برای توصیف مادرانگی/زنانگی آزاد، قدرتمند، و قوی در رمان جنسیت گیلان وینترسون استفاده شود اصطلاح مادر/زن مجرای به‌جای فالوسی است» (آریکان ۸۱۰۲، ۵۷). آریکان تأیید می‌کند که سبک نوشتار

4 Seetha Lakshmi

5 Papatya Alkan Genca

6 Paul Kintzele

1 Emilie Walezak

2 Dog Woman

3 Seda Arikan

نه تنها برای ایجاد طنز، بلکه برای بی‌ثبات کردن نظم منحصر به فرد زبانی استفاده کرده است. این نوآوری جنت وینترسون که در بازنمایی تاریخ نگاری استفاده می‌شود، با مبهم گذاشتن تمایز بین آنچه که مجازی و تحت‌اللفظی است، صورت می‌گیرد.

روش‌شناسی

تحقیق حاضر با نگاهی فلسفی از نقطه نظر کاترین ملبو به بررسی مفاهیم سیالیت، تراسوژگی، دیگری، زمان‌مندی، و سیال بودن هویت در رمان جنسیت گیلان اثر جنت وینترسون می‌پردازد. در این تحقیق ابتدا، به طور دقیق و عمیق مفاهیم فلسفی سیالیت، تراسوژگی، و دگرگونگی بدون تعالی به شکلی که کاترین ملبو در آثار خود به کار برده است، توضیح داده خواهد شد. برای این منظور، با بررسی آثار ملبو و واژگان کلیدی سیالیت، تراسوژگی، و دگرگونگی بدون تعالی در چارچوب هستی‌شناسی و تراسوژگی انسان نشان داده خواهند شد. سپس روند سوژه‌شدگی شخصیت‌های رمان و دیدگاه آن‌ها درباره هویت و زمان مورد بررسی قرار می‌گیرند. روش حاضر روشی فلسفی و متنی است و در آن مفهوم ملبویی سیالیت در زمان‌مندی و تراسوژگی در شخصیت‌های اصلی رمان جنسیت گیلان جنت وینترسون نشان داده می‌شود. سپس درهم‌تنیدگی مفاهیم زمان و حافظه مورد بررسی قرار می‌گیرد.

سیالیت: این واژه‌ی کلیدی که یکی از اصلی‌ترین مفاهیم کاترین ملبو است از علوم اعصاب و علوم شناختی وام گرفته شده است. ملبو ادعا می‌کند که سیالیت در مفهوم فلسفی آن برای اولین بار در آثار هگل در روند سوژه‌شدگی مورد بررسی قرار گرفت. با نشان دادن تعریف هگل از سوژه‌شدگی انسان مدرن، ملبو در کتاب آینده‌ی هگل می‌گوید که از دیدگاه هگلی «روند سوژه‌شدگی با استحاله‌ی الهی یا استحاله‌ی سوژه‌ی متعالی رابطه

تاکید می‌کند که روند هویت‌یابی در این رمان با نظریه‌ی اجراگری جنسیتی جودیت باتلر مطابقت دارد. اضافه بر این، کینتزل استدلال می‌کند که هویت‌یابی در این رمان وینترسون هم با نظریه‌ی اجراگری جنسیتی باتلر و هم با نظریه‌ی روان‌کاوانه‌ی جنسیتی هم‌پوشانی دارد. کینتزل توضیح می‌دهد که «جوآن کاپژک و چارلز شپردسون جنسیت را نتیجه‌ی حضور سوژه‌ی زبانی در موقعیت ثابت ناکامل بودن میدانند» (کینتزل ۲۰۱۰، ۱). کینتزل نظریه‌ی اجراگری جنسیتی باتلر و نظریات کاپژک و شپردسون را در تضاد کامل با نظریات بنیادگرایانه‌ی هویت می‌بیند.

ماهی‌نور گزده کاسورکا در مقاله‌اش به عبور شخصیت‌های رمان جنسیت گیلان از مرزهای جنسیتی می‌پردازد و ادامه می‌دهد که حضور «زنی بدون نام و پسری بدون اصل و نسب اعتراضی به منطق دوگانه‌نگر ایدیولوژی دکارتی است» (کاسورکا ۲۰۲۰، ۹۶). کاسورکا استدلال می‌کند که چگونه این شخصیت‌ها اقتدار پدرسالارانه را به چالش می‌کشند و نقش‌های جنسیتی ساخته‌شده را زیرسوال می‌برند. نویسنده مقاله شخصیت‌های زن سگی، جردن، و دوازده شاهزاده خانم رقصان را از منظر فمینیستی مورد بررسی قرار می‌دهد و نشان می‌دهد که در این رمان جنت وینترسون ساختارهای جنسیتی ثابت را واژگون می‌کند.

مصطفی کرجا در مقاله‌ای به بحث درباره‌ی دو رمان شور و جنسیت گیلان جنت وینترسون می‌پردازد و توضیح می‌دهد که «موقعیت سوژه‌ی حاشیه‌ای شخصیت‌های زن وینترسون به عنوان "وصله‌های ناجور" تفاوت قابل توجهی در گفتمان‌های آن‌ها ایجاد می‌کند و گذار از نظم نمادین زبان به یک نظم نمادین زنانه را پیشنهاد می‌کند» (کرجا ۲۰۲۱، ۸۵). کرجا در ادامه این مساله را روشن می‌سازد که نویسنده از استعاره‌ها خارج از زمینه‌های اصلی خود

ملبو، سیالیت و سیالیت دائمی سوژه این‌گونه است که در آن واحد فرد دست کم با سه «خود» در درون خویش مواجه است. اولی، خودی است که از گذشته تا لحظه‌ی کنونی می‌شناسیم، دومی، خودی است که به دلیل مواجهه با اشخاص، دیدگاه‌ها، تجارب، و اتفاقات در حال تبدیل شدن به آن هستیم و در تضاد با خود قبلی است، و سومی، خودی است که به منزله‌ی ناظر، شکاف، یا تَرک در بین این دو، نظاره‌گر آنهاست. این روند در هر لحظه در حال اتفاق افتادن یا «شدن» در درون سوژه است. پیشوند «ترا» در واژه‌ی تراسوژگی در واقع به مفهوم عبور از خودی به خود دیگری در روند سوژه‌شدگی اشاره دارد و نشان دهنده‌ی سیالیت و صیوریتِ دائمی سوژه‌شدگی است. ملبو در کتاب با مغز خود باید چه کنیم؟^۴ مفاهیم سوژه‌شدگی و سیالیت را مفاهیمی در هم تنیده می‌بیند و تصریح می‌کند که «بین طغیان و انهدام فرم، سوژه‌شدگی، سیالیت را به نمایش درمی‌آورد» (ملبو ۲۰۰۲، ۲۸). دلیل استفاده از واژه‌ی «فرم» در دیدگاه ملبو به نظریه‌ی سیالیت مغز در علوم اعصاب و علوم شناختی برمی‌گردد که در آن، تمامی هویت انسان‌ها برساخته‌ی روند سیالیت در مغز است. ملبو در همان کتاب ادامه می‌دهد که «خود، در واقع سنتز و نتیجه‌ی تمام مراحل در حال شکل‌گیری سیالیت مغز در آن واحد می‌باشد» (ملبو ۲۰۰۲، ۸۵). به همین دلیل ملبو به تبعیت از جوزف لودو^۵ که در کتاب خود سیناپسی^۶، «خود» را «حاصل الگوی ارتباط متقابل سیناپس‌ها و اعصاب میدانند» (لودو ۲۰۰۲، ۲)، سوژه را حاصل سیناپس‌ها میدانند که در واقع فضاهای خالی بین رشته‌های عصبی هستند. از نقطه نظر کاترین ملبو، این فضاهای خالی بین اعصاب در مغز که مشابه تَرک یا شکاف درون سوژه می‌باشند در واقع ناظر کل روند

دارد» (ملبو ۲۰۰۲، ۲۱۱). این بدین معناست که از دیدگاه هگل، سوژه‌ی انسانی و سوژه‌ی الهی هر دو خود دیگرساز^۱ هستند همان‌طور که مسیح به‌طور داوطلبانه از سوژه‌ای الهی به سوژه‌ای انسانی تغییر ماهیت داد. ملبو در همان کتاب ادعا می‌کند که این از خودبیبگانگی یا خوددیگرسازی سوژه، دال بر وجود نقص یا فقدان نیست بلکه نشان‌دهنده‌ی حضور زمان در لباس مبدل هستی‌شناسی است. به عبارت دیگر، زمان و بودن در نگاه ملبو مفاهیمی در هم تنیده‌اند که حضور یکی بدون دیگری امکان‌پذیر نیست. ملبو در مباحث خود تا جایی پیش می‌رود که اذعان می‌کند زمان‌مندی، «شدنی» است که به صورت خطی جلو می‌رود و در تفسیر استحال‌ی عیسی می‌گوید: «خداوند خود را به صورت لحظه‌ای مجسم کرد» (ملبو ۲۰۰۲، ۹۱۱) لحظه‌ای حیاتی که باید می‌گذشت. با این تفاسیر، ملبو مدعی می‌شود که هگل در تفسیر مسیحیت، از خودبیبگانگی سوژه‌ی انسانی را در کنار سوژه‌ی الهی نهاد. کلایتون کروکت^۲ در پیشگفتار کتاب سیالیت در غروب نوشتار^۳ اثر کاترین ملبو می‌گوید: سوژه «خود را همانند لحظه‌ای از زمان می‌بیند که در آن، او قسمتی یا ظهوری از زمان‌مندی است که ذاتش در تاریخ رو به اتمام تحقق یافته است» (ملبو ۲۰۱۰، ۲۱). به زبانی دیگر، سیالیت در سوژه‌شدگی زمان‌مند باعث می‌شود تا سوژه در هر لحظه، خود قبلی‌اش را از نو بسازد. سیالیت در واقع ویژگی فرم در پذیرندگی / دهنده‌ی در آن واحد است که باعث می‌شود بدون نیاز به دخالت «دیگری» از بیرون، روند استحال در درون خود و به خودی خود صورت پذیرد.

تراسوژگی: کاترین ملبو با تعریف مفهوم سیالیت و مطرح کردن آن در سوژه‌شدگی به مفهوم جدیدی از سوژه‌شدن دست یافت که آن را تراسوژگی نامید. از دیدگاه

4 . *What Should We Do with Our Brain?*

5 . Joseph E. LeDoux

6 . *Synaptic Self: How Our Brains Become Who We Are*

1 . Self-othering

2 . Clayton Crockett

3 . *Plasticity at the Dusk of Writing*

ملبو (۲۱۰۲، ۱۴). مفهوم «دیگری» در نگاه ملبو از ویژگی دگر‌دییسی برخوردار است که این مفهوم را در افکار ملبو از نظریات دیگر فیلسوفانی چون دریدا و لویناس^۴ متمایز می‌کند. ملبو به وضوح مفهوم دیگری را غرابتِ درونی سوژه میدانند و می‌گویند «دیگری قبل از هر چیزی غرابتی درونی است که می‌توان آن را عمیق‌ترین راز مکتوم هویت دانست» (ملبو ۲۱۰۲، ۲۴) در واقع مفهوم «دیگری» در دیدگاه کاترین ملبو نزدیک‌ترین قسمت به «خود» است از آن جهت که دیگری همیشه درونی است و به دیگری خود در درون خود می‌پردازد. همچنین «دیگری» به گونه‌ای دورترین قسمت هویت فرد است چرا که پوشیده‌ترین و ناملموس‌ترین قسمت «خود» تلقی می‌شود و سوژه تنها در روند تراسوژگی خود، با دیگری در درون خود مواجه می‌شود.

تحلیل

جنسیت گیللاس اثر جنت وینترسون در آینه تفکر

کاترین ملبو

این پژوهش به تحلیل مفاهیم سیالیت، زمان‌مندی، و تراسوژگی در رمان جنسیت گیللاس نوشته جنت وینترسون می‌پردازد و به دنبال آشکار کردن تعاملات میان زمان و هویت از دیدگاه فیلسوف فرانسوی کاترین ملبو است. در کنار این مفاهیم، حافظه نیز به عنوان عنصری سیال که در شکل‌گیری هویت نقش دارد، مورد بررسی قرار می‌گیرد. علاوه بر این، مفهوم «دیگری» که به عنوان بخشی از هویت فرد مطرح می‌شود، به سیالیت مرتبط می‌گردد و در این چارچوب تحلیل می‌شود.

رمان جنسیت گیللاس دو دوره‌ی زمانی با فاصله‌ی سیصد سال را دربرمی‌گیرد که در یکی، دو شخصیت زن

سوژه‌شدگی در فرد هستند. ملبو در مبحث تراسوژگی تا آنجا پیش می‌رود که سوژه‌شدگی را روند دایمی دگر‌دییسی «خود» میدانند و تراسوژگی را عبور دایمی از خودی به خود دیگر در نظر می‌گیرد. علاوه بر این، ملبو با نظریه‌ی تامس متزینگر^۱ موافق است که سوژه را نوعی «هیچ‌ناظر» به ساخت مدل‌هایی از خود میدانند. متزینگر در کتاب هیچ‌کس بودن: نظریه خود-مدل سازی در سوژه‌شدگی^۲ ادعا می‌کند که «هیچ‌کس تا به حال خودی نداشته و خودی نبوده است. تمام چیزی که تاکنون وجود داشته روند مستمر ساختن مدل‌هایی از خود بوده است که به‌مثابه مدلی توسط سوژه تشخیص داده نشده‌اند. خود، چیزی به جز یک روند و پروسه نیست» (متزینگر ۲۰۰۲، ۴۰۲). ملبو با تأکید بر تراسوژگی مستمر سوژه بر این نکته صحنه می‌گذارد که «سوژه به‌طور مستمر در حال تراسوژگی خویش است» (ملبو ۲۰۰۲، ۸) و در نتیجه تراسوژگی، روند عبور از خود به خودی دیگر در درون سوژه است.

دگرگونگی بدون تعالی: ملبو مفهوم «دیگری» را هر چیزی به جز «خود» میدانند و چون در تراسوژگی، دیگری در درون خود است، ملبو این دیگری را دیگری یا دگرگونگی بدون تعالی^۳ نامگذاری کرده است. منظور ملبو از دگرگونگی بدون تعالی، «دیگری» در مقام موجودی بیرون از خود سوژه نمی‌باشد و چون در تراسوژگی در هر لحظه، سوژه با دیگری خود در درون خود مواجه می‌شود ملبو آن را دگرگونگی بدون تعالی میدانند. دلیل استفاده از کلمات «بدون تعالی» نیز اشاره به این نکته دارد که این تغییر یا سیالیت، همیشه در «فرم» اتفاق می‌افتد. ملبوریشه‌ی وجود دیگری را تغییر و دگر‌دییسی میدانند و تأکید می‌کند که «دگر‌دییسی و تغییر، منشا وجود دیگری می‌باشد»

1 . Thomas Metzinger

2 . *Being No One: The Self-Model Theory of Subjectivity*

3 . Alterity without transcendence

4 . Levinas

لبه‌ی پرتگاه دیوانگی می‌یابد. وینترسون با ایده‌ی حذف زمان نشان می‌دهد که چگونه در این صورت شخصیت‌های زنِ سگی و زن کنش گرمحیط زیست بر روی هم منطبق می‌شوند. راوی با درکنار هم قراردادن مفاهیم غیرثابت و درعین حال درهم‌تنیده‌ی خود، حافظه، و زمان می‌گوید:

در این سفر، زمان، فضا، و مکان هیچ معنایی ندارند. تمامی زمان‌ها و مکان‌ها قابل دستیابی‌اند. در یک روز ذهن می‌تواند از اقیانوس‌ها برکه‌ای بسازد. بعضی انسان‌ها که تا به حال از سرزمین مادریشان فراتر نرفته‌اند در واقع تمامی زمین را گشته‌اند. سفر خطی نیست، سفر همیشه به جلو و عقب است. سفر، زمان تقویمی و خطوط و چروک بدن را نفی می‌کند. خود، در هیچ لحظه و هیچ مکانی قرار نگرفته‌است بلکه دقیقاً در لحظه‌ی تقاطع زمان و مکان است که خود می‌تواند تنها برای لحظه‌ای دیده‌شود که از دری عبور می‌کند، دری که به ناگاه ناپدید می‌شود (وینترسون ۱۹۸۹، ۷۱).

راوی رمان جنسیت گیلان در واقع به ویژگی‌ای اشاره دارد که دگردیسی مفاهیم خود، زمان، و مکان از آن جمله است. این ویژگی از دیدگاه کاترین ملبو به مفهوم سیالیت تعبیر می‌شود و «از برگشت‌پذیری جلوگیری می‌کند» (ملبو ۲۰۱۲، ۱۹) بدین معنا که به گذشته برگشتن در ذهن و با مرور خاطرات نیز نوعی تولید جدید و دوباره است. سیالیت با دربرگرفتن دو مفهوم پذیرندگی/دهندگی در آن واحد، معنای جدیدی به مفاهیم زمان، مکان، و هویت می‌دهد. راوی با اشاره به سیالیت زمان، گذشته، حال، و آینده را از دید ناظری بیرونی یکی میدانند و می‌افزاید تفاوت بین گذشته و حال در این است که «یکی اتفاق افتاده و دیگری اتفاق نیفتاده است» (وینترسون ۱۹۸۹، ۷۳). با این حال، راوی این نکته را خاطر نشان می‌کند که این دروغی بیش نیست که «ما فقط می‌توانیم در یک مکان و زمان باشیم» (همان ۷۳) و ادامه می‌دهد که «هر گزاره‌ای که شامل

سگی^۱ و جردن^۲ در قرن هفدهم، و در دیگری دو شخصیت زن کنش گرمحیط زیست و نیکلاس جردن^۳ زندگی می‌کنند. روایت داستان چیزی بین خود زندگینامه^۴ و داستانی خیالی و فانتزی^۵ درنوسان است و بحث اصلی رمان، هویت‌یابی در حین عبور، رفتن، و یا سفر می‌باشد. جملات شروع داستان با تاکید بر سیالیت زمان و مکان از زبان یکی از شخصیت‌های اصلی داستان توضیح می‌دهند که «هر سفری، سفر دیگری را در درون خود پنهان می‌کند. راه نرفته و خاطرات فراموش شده. سفرهایی هستند که آرزوی ثبت‌کردنشان را دارم. نه آن‌هایی را که انجام داده‌ام، بلکه آن‌هایی را که می‌توانستم انجام دهم، و یا شاید آن‌هایی را که در زمان و مکان دیگری انجام داده‌ام» (وینترسون ۱۹۸۹، ۲). از ابتدای داستان، زمان در معنای زمان‌مندی ملبویی در نظر گرفته می‌شود که «طیفی از لحظات کنونی و یا به عبارتی دیگر، حال-آینده می‌باشد» (مارتینون ۲۰۰۲، ۸۳). با نشان دادن تعدد روایت در یک داستان و سیالیت روایت، نویسنده با تلفیق مفاهیم مکان و زمان، چهار شخصیت اصلی داستان را به نوعی تبدیل به دو شخصیت می‌کند. برخلاف فاصله‌ی زمانی سیصد سال بین شخصیت‌ها در سال‌های ۱۶۶۱ و ۱۶۹۱ این شخصیت‌ها به نوعی با هم یکسان در نظر گرفته شده‌اند. شخصیت‌های قدیمی در درون شخصیت‌های جدید زندگی می‌کنند و به وضوح نشان‌دهنده‌ی تراسوژگی شخصیت‌ها هستند همان‌گونه که کاترین ملبو تراسوژگی را «ضدیت دو نوع خود در درون فرد» (ملبو ۲۰۱۲، ۵) میدانند. در نتیجه مفهوم خود و هویت از اول داستان مفاهیمی شقه شده‌اند که با حضور خاطرات افراد، نامنسجم‌تر و سیال‌تر می‌شوند تا جایی که شخصیت زن کنش گرمحیط زیست، خود را در

- 1 . Dog Woman
- 2 . Jordan
- 3 . Nicholas Jordan
- 4 . Autobiography
- 5 . Fantasy

لحظه‌ای خاص و به‌صورتی ویژه است» (ملبو ۲۰۰۵، ۱۲) ملبو توضیح می‌دهد که مفاهیم درهم‌تنیده‌ی استمرار-پیامد^۴ در واقع در کلمه‌ی تصادف یا اتفاق ظهور می‌یابند. راوی رمان جنسیت گیلان نیز به مساله‌ی زمان و بودن اشاره می‌کند و می‌گوید:

لحظه‌ای خواهد آمد (اگر چه نمی‌توانیم آن را لحظه بنامیم) زمانی که ما خواهیم دانست (اگر چه در آن لحظه دانستن با بودن تفاوتی نخواهد داشت) که ما قسمتی از تمام چیزها و کسانی هستیم که ملاقاتشان کرده‌ایم و تمام چیزها و کسانی را که دیده‌ایم قسمتی از ما هستند [...] اما، ما از درون زمان نمی‌گذریم بلکه زمان از درون ما می‌گذرد. این را به این دلیل می‌گوییم که بدن‌های فیزیکی ما دوره‌ی طبیعی از بین‌رفتنشان را طی می‌کنند. آن‌ها یک‌بار مصرف‌اند و ما را احاطه کرده‌اند [...] اگر تمام زمان‌ها لحظه‌ی حال هستند، هیچ دلیلی وجود ندارد که ما نتوانیم از لحظه‌ی حالی به درون لحظه‌ی حال دیگری قدم بگذاریم (وینترسون ۱۹۸۹، ۸۱).

با در نظر گرفتن زمان در معنای «لحظه‌ی آگاهی از حال»، بودن و زمان در رمان هم‌معنا هستند. ملبو نیز با اشاره به نوع دیگری از زمان‌مندی در کتاب آینده‌ی هگل می‌نویسد: «در حوزه‌ی دیگری، جایی بین بالقوه‌گی و بالفعلی، ما به فرمی دیگر از زمان‌مندی می‌رسیم که به جلو حرکت نمی‌کند [...] این زمان، لحظه‌ی حضور و ظهور است» (ملبو ۲۰۰۵، ۱۹). در حقیقت، در ظهور و حضور هر سوژه در آن واحد، زمان‌مندی به منزله‌ی «بودن»، خود را خلق، تخریب، و از نو خلق می‌کند. در واقع سیالیت، تنها زمانی معنا می‌یابد که مفهوم «تغییر» در میان باشد و کاترین ملبو به‌صراحت اعلام می‌کند که «سیالیت فقط زمانی برانگیخته می‌شود که تغییری در میان باشد» (ملبو ۲۰۰۵، ۳). از آنجایی که این تغییر نوعی «شدن» است، با

کلمه‌ی محدود باشد باید به آن با دیده‌ی تردید نگریست» (همان ۷۳). در این جا راوی با در کنار هم گذاشتن مفاهیم «بودن» و «نبودن» ادعا می‌کند که به دلیل سیالیت مکان و زمان و یا به عبارتی دیگر، سیالیت زمان‌مندی و مکان‌مندی تمامی سفرها هم‌زمان اتفاق افتاده‌اند. «تمامی سفرها هم‌زمان وجود دارند و بودن در مکانی به منزله‌ی انکار وجود مکانی دیگر نیست حتی اگر آن مکان دیگر دیده یا حس نشود. خارج از چارچوب فهم و درک ما و ورای قوانین زمان روزمره‌ی ما، نبودن دقیقاً برابر با بودن است و تمامی آنچه که هستی در بر ندارد دقیقاً به اهمیت تمامی چیزهاییست که در بر گرفته است» (همان ۸۰). وینترسون با تأکید بر انطباق شخصیت‌های زن سگی و زن کنش‌گرمحیط زیست بر روی هم در صورت حذف زمان، اذعان می‌کند که این وجود داشتن هم‌زمان نه تنها در انسان‌ها و هویت افراد بلکه در اتفاقات نیز ممکن است. در اینجا وینترسون حتی فراتر می‌رود و بودن و نبودن را دارای حقیقت برابر میدانند. این نوآوری وینترسون که یادآور مفهوم خودسیناپسی جوزف لودو است عمیقاً با تعریف ملبو از هیچ ناظر به عنوان سوژه مطابقت دارد. با در نظر گرفتن مفاهیم سیالیت و زمان‌مندی، می‌توان اظهار کرد که در قلب زمان‌مندی، رابطه‌ی سوژه و اتفاق یا تصادف مدفون شده است. به عبارتی دیگر، زمان در تعریف خطی آن، اتفاقاتی را به ناظره سوژه‌شده نشان می‌دهد که در لحظه‌ی تقارن آن زمان و مکان قرار دارند.

ملبو در کتاب آینده‌ی هگل^۱ به رابطه‌ی بین سیالیت و زمان‌مندی می‌پردازد و به نکته‌ی ظریفی میان اتفاق یا تصادف و ماده اشاره می‌کند. او می‌گوید: «سیالیت، رابطه‌ی بین ماده^۲ و اتفاق یا تصادف^۳ را شکل می‌دهد بدین معنی که تصادف یا اتفاق، به معنای حضور فرم در

1 . *The Future of Hegel*

2 . Substance

3 . Accident

4 . Continuation-consequence

خالص انباشته شده است که گاهی سریع و گاهی تند تجربه می‌شود و این بستگی به مقدار رسانایی ما دارد. بنابراین، بعضی انسان‌ها مانند هنرمندان و اساتید معنوی، به زبان علمی، فراساناهای زمان^۱ محسوب می‌شوند (وینترسون ۱۹۸۹، ۸۱).

راوی با نشان دادن تفاوت تجربه‌های هنرمندان و افراد معنوی به این موضوع اشاره می‌کند که درک درست هنر و معنویت می‌تواند زندگی افراد و هویت آن‌ها را بهبود ببخشد. با در نظر گرفتن امکان وجود تمامی لحظه‌ها و زندگی‌ها در زمان حال، شخصیت اصلی داستان آشکارا به سیالیت زمان و مکان می‌پردازد. از دید راوی، درک و آگاهی از هنر اصیل می‌تواند فرد را در مواجهه با سیالیت زمان و سیالت وجود خود قرار دهد. راوی در جایی صراحتاً می‌گوید: «وقتی ما در هنر غرق می‌شویم، در واقع ما غرق خارج از وجود خود می‌شویم. ما دیگر در آن لحظه محصور ماده و کالبد فیزیکی خود نیستیم بلکه ماده دقیقاً تبدیل به چیزی که همیشه بود می‌شود: فضای خالی و نور» (وینترسون ۱۹۸۹، ۸۲). راوی با تلفیق زمان و مکان، نهایت فهم و درک سوژه را از خود، تراسوزگی میدانند و آن را لحظات مداوم نظارت بر عبور خودی به خود دیگر در درون خود میدانند. در آن لحظات به گفته راوی محرک‌هایی مانند هنر، ما را «به جایی می‌برند که هنرمند در آنجا بوده است، به این جای دیگر که ما از مشکلات جاذبه‌رهایی می‌یابیم» (وینترسون ۱۹۸۹، ۱۰۷). بنابراین مکان و زمان، و درک حضور خود در دید راوی، مفاهیمی درهم‌تنیده و سیال می‌باشند و درک یکی بدون دیگری بی‌معنا به نظر می‌رسد. هنر اصیل با به وجود آوردن لحظات «شاهد بودن» در واقع دیدگاه جدیدی را به سوژه می‌دهد که در زمان از آن به نوع جدیدی از «بودن» تعبیر شده است. کاترین ملبو این لحظات درک خود در لحظه‌ی شاهد بودن را به تراسوزگی

مفاهیم زمان‌مندی و تراسوزگی در ارتباط مستقیم قرار دارد و بودن، شدن، و زمان را درهم‌تنیده نشان می‌دهد. نکته‌ی ظریف در سیالیت «تعادل دقیق بین توانایی تغییر و ایستادگی در مقابل تغییر است» (ملبو ۲۰۰۵، ۵۶) و به همین دلیل است که راوی در زمان جنسیت گیللاس با تاکید بر روی مفهوم زمان اصرار بر این دارد که این زمان است که از درون افراد می‌گذرد. این نوع تغییر که ملبو آن را سیالیت می‌نامد در واقع چیزی جز «بودن» نیست «بودن چیزی جز تغییر نیست» (ملبو ۲۰۱۲، ۲۲) تغییری که «بدون انهدام، جایگزین می‌کند» (ملبو ۲۰۱۲، ۱۹) و در نتیجه در دیدگاه ملبو «بودن» مساوی با سیالیت و تغییر در نظر گرفته می‌شود.

با درک زمان‌مندی به‌منزله‌ی تراسوزگی، راوی در زمان جنسیت گیللاس توضیحات بیشتری درباره‌ی سیالیت زمان در درون سوژه می‌دهد و می‌گوید: «زندگی باطنی و درونی به ما می‌گوید ما منفرد نیستیم بلکه متعددی و وجود ما همانند آدمک‌های دست در دست هم و بریده‌شده از کاغذ، بی‌شمار است اما برخلاف آن‌ها، وجود ما پایانی ندارد. وقتی ما می‌گوییم «من قبلاً اینجا بوده‌ام» شاید منظورمان این است که «من هم‌اکنون اینجا هستیم» اما در زندگی دیگری، زمان دیگری، و در حال انجام کار دیگری» (وینترسون ۱۹۸۹، ۸۱). راوی در واقع به تجربه‌ی تعدد و تکرار سوژه در درون خود در هر لحظه اشاره دارد و معتقد است تمام انسان‌ها کم و بیش تجربه‌ی تراسوزگی را به‌طور مستمر در درون خود دارند. در جای دیگری از زمان راوی می‌گوید:

زندگی‌های ما می‌توانند همانند بشقاب‌هایی باشند که در دست‌های پیشخدمتی روی هم گذاشته شده‌اند، اما فقط آخرین بشقاب در بالا دیده می‌شود و بقیه زیر آن قرار دارند که ما گاهی به اشتباه آن‌ها را کشف می‌کنیم. زندگی درونی ما از زمانی

1. Superconductors for time

می‌آمیزد و نشان می‌دهد که طبق گفته‌ی ملبو «سیالیتِ زمان‌مندی بر روی مغز حک شده است» (ملبو ۲۰۱۳، ۳۹). راوی با اشاره به سفرش در جستجوی پری کوچکی به نام فورچوناتا^۲، با درهم آمیختن زمان و حافظه می‌گوید: «صحنه‌ای که من برایتان توصیف کرده‌ام ممکن است در گذشته یا آینده باشد. من یا واقعا فورچوناتا را یافته‌ام، و یا او را خواهم یافت. من یا در حال به‌یاد آوردن او هستم، و یا هنوز درباره‌ی او خیال‌پردازی می‌کنم و او را به تصویر می‌کشم. اما او جایی در شبکه‌ی زمان است، همانند یک مختصات، همچنان که من هستم» (وینترسون ۱۹۸۹، ۸۴). ملبو نیز با در کنار هم قرار دادن سیالیت و زمان‌مندی، با اعتقاد به این که زمان، سیالیت مطلق است ادامه می‌دهد که زمان در درون خود با نوعی گشودگی سروکار دارد که حاصل وجود زمان‌ها و لایه‌های زمانی مختلف می‌باشد. ملبو می‌گوید: «چیزی که ما می‌خواهیم به‌طور شفاف بیان کنیم وجود زمان‌های مختلف و مقاطع مختلف زمانی است» (ملبو ۲۰۰۵، ۱۹۱). به عبارت دیگر زمان و زمان‌مندی، جدای از سوژه و حافظه بی‌معنا هستند، تا جایی که ملبو مغز را «تجسم زمان در بدن» می‌داند. زمان، حافظه، مکان، و سوژه‌شدگی همگی مفاهیمی هستند که در رمان جنسیت گیلاس جنت وینترسون از سیالیت، ضرورت، و قابلیت هم‌زمان خلق/انهدام بهره‌مند هستند. این ویژگی مطابق با تعریف سیالیت کاترین ملبو است که به تعبیری، خاصیت دهنده‌ی پذیرندگی هم‌زمان را بدون نیاز به دیگری بیرون از خود نشان می‌دهد. در واقع دیگری سیالیت، خود سیالیت است و به همین دلیل دیگری، به معنای کسی یا چیزی بیرون از خود، در دیدگاه ملبو جایگاهی ندارد. به این دلیل است که ملبو به جای استفاده از کلمه‌ی «دیگری» یا «دگرگونگی»، از مفهوم «دگرگونگی بدون تعالی» استفاده می‌کند و اعتقاد دارد که

تعبیر می‌کند که در آن، سوژه دست کم خود را همانند مشاهده‌کننده‌ای مطلق میان دو نوع از خود در درون خود می‌بیند که با هم در تضاد هستند.

فهم و درکِ خود، زمان، و مکان مطلب مهم دیگری را برای سوژه مطرح می‌کند که مفهوم حافظه است؛ این مقوله با درک سوژه‌شدگی، زمان‌مندی و مکان‌مندی درهم آمیخته است. راوی تاکید می‌کند که «شور، توهم، مراقبه، و حتی تجربه‌های خارج از بدن، کلماتی هستند که ما برای توصیف شرایط قوی «فراسانایی»^۱ استفاده می‌کنیم» (وینترسون ۱۹۸۹، ۱۰۷). راوی تا آنجا پیش می‌رود که ادعا می‌کند بدون حافظه، زمان، و در نتیجه خود سوژه نیز از بین می‌رود. به همین دلیل، راوی، بودن و نبودن را در کنار هم قرار می‌دهد و «اتفاق افتاده» و «اتفاق نیفتاده» را صرفاً دو حالت یک مفهوم میداند. این تعریف، دقیقاً با تعریف مفهوم سیالیت در نظریه کاترین ملبو معادل است که وقتی انهدام و آفرینش هم‌زمان در درون چیزی همانند مغز، مکان، و یا سوژه اتفاق بیفتند، آن چیز از خاصیت سیالیت برخوردار است. راوی با در نظر گرفتن سیالیت زمان و حافظه می‌گوید:

من مجبورم این‌گونه در نظر بگیرم که کودکی‌ای داشته‌ام، اما نمی‌توانم گمان کنم که فقط آن کودکی‌ای را داشته‌ام که به خاطر می‌آورم. همه‌ی آدم‌ها چیزهایی را به خاطر می‌آورند که هرگز اتفاق نیفتاده‌اند. و این روندی معمول است که انسان‌ها، اتفاق‌ها را فراموش می‌کنند. یا ما همگی موجوداتی خیالی و دروغگو هستیم، و یا گذشته به‌صورت چیزی دقیق و مشخص وجود ندارد. من شنیده‌ام که مردم می‌گویند کودکی‌ما سازنده‌ی ماست. اما کدام کودکی؟ (وینترسون ۱۹۸۹، ۸۳)

با کنار هم گذاشتن گذشته و آینده، راوی به سیالیت زمانی اشاره می‌کند و آن را با سیالیت حافظه درهم

ویژگی دهندگی / پذیرندگی هم‌زمان در مفهوم سیالیت، آن را از دیگری موجود در بیرون بی‌نیاز می‌کند. دگرگونگی در نظریه‌ی ملبو، فقط و فقط در درون، معنا می‌یابد و آن نوع دیگر "خود"، در هر لحظه از تجربه‌ی تراسوژگی وجود دارد. در نتیجه، سوژه هم‌زمان در درون خود، تجربه‌ی خود و دیگری را توأمان دارد. بدین ترتیب، دگرگونگی بدون تعالی، قسمتی جدانشدنی از سوژه و روند تراسوژگی است.

وینترسون تا جایی پیش می‌رود که تجربه‌ی مداوم تراسوژگی در شخصیت‌های اصلی رمان را همانند نوعی مسخ یا روح‌زدگی نشان می‌دهد. در اصل "دگرگونگی خود نوعی غرابت و بیگانگی در درون است" (نیک‌نژادفردوس، سجادی، ۲۰۲۰، ۲۵۰). در دوره‌ی دوم رمان، که سیصد سال بعد اتفاق می‌افتد، کنش گرمحیط زیست در روند تراسوژگی خویش، به‌وضوح درباره‌ی مشاهده‌ی خود و دیگری خود در درونش صحبت می‌کند، به‌طوری که دیگری او در درونش، کسی به‌جز زن سگی سیصد سال پیش نیست. او می‌گوید: «من زنی هستم در آستانه‌ی فروپاشی روانی که دچار توهم شده است. احساس می‌کنم غول آسا و خشن هستم. در این لحظات با آستین‌هایی بالازده طوری راه می‌روم که دامنم مثل مردابی به دور پاهایم پیچیده می‌شود» (وینترسون ۱۹۸۹، ۱۰۸). وینترسون به‌وضوح، "دیگری" را در سوژه‌ها، دیگری‌ای از جنس خود نشان می‌دهد و اعتقاد دارد که عنصر سومی در روند تغییر وجود دارد که رازآلود، نادیدنی، و ناشناخته است؛ این عنصر سوم را می‌توان سیالیت نامید. راوی در رمان جنسیت گیلان با اشاره به روند تغییر در کیمیاگری می‌گوید: «کیمیاگران جمله معروفی دارند که این است: سومین عنصر موجود نیست. این یعنی دگردیسی عنصری سخیف به طلا روندی است که نمی‌توان آن را ثبت کرد. چرا که کاملاً رازآلود است و هیچ‌کس دقیقاً نمی‌داند که

عامل تغییر چیست» (وینترسون ۱۹۸۹، ۱۱۸). وینترسون با نشان دادن اینکه تغییر، روندی درونی است، دیگری بیرونی را نفی می‌کند و دیگری رازآلود درونی را عامل تغییر معرفی می‌کند. این دیدگاه دقیقاً منطبق بر نظریه‌ی دگرگونگی بدون تعالی کاترین ملبو است که می‌گوید: «دیگری، قبل از هر چیزی غرابتی درونی است که می‌توان آن را عمیق‌ترین راز مکتوم هویت دانست» (ملبو ۲۰۱۲، ۴۲). مفاهیم درهم‌تنیده سیالیت، تراسوژگی، زمان‌مندی، و دیگری غیرمتعالی در مقام تغییر و تشکیل هویت سوژه به‌طور مداوم در رمان دیده می‌شوند. بدین ترتیب هسته مرکزی سوژه زمان‌مند است و «اگر خود، طبق تعریف ملبو، حاصل لحظات دگردیسی باشد، هسته‌ی مرکزی "خود" زمان‌مند است» (نیک‌نژادفردوس، سجادی، ۲۰۲۱، ۱۳۹). در واقع تراسوژگی و سیالیت دو روی یک سکه هستند که دگرگونگی بدون تعالی را در درون خود دارند. مفهوم زمان‌مندی نیز به‌صورت سیالیت مطلق، خود را در رمان جنسیت گیلان نشان می‌دهد و قسمت جدایی‌ناپذیر سیالیت و تراسوژگی است.

نتیجه‌گیری

از مقاله حاضر می‌توان نتیجه گرفت که راوی در رمان جنسیت گیلان نوشته جنت وینترسون، روند تراسوژگی را از طریق مفاهیم سیالیت زمان و حافظه نشان می‌دهد. با تمرکز بر روی مرزهای نامشخص سوژه‌شدگی، زمان‌مندی، مکان‌مندی، دیگری، و حافظه می‌توان ادعا نمود که تمامی این مفاهیم در رمان جنسیت گیلان از ویژگی سیالیت ملبویی برخوردارند. با در کنار هم قرار دادن "بودن" و "نبودن"، راوی بر یکی‌بودن این دو پافشاری می‌کند که به دلیل قابلیت هم‌زمان انهدام و خلق در سیالیت، تجربه‌ی "اتفاق افتاده" و "اتفاق نیفتاده" می‌تواند یکی قلمداد شود؛ چیزی که حافظه آن را به‌طور کاملاً ملموس

References

1. Alkan Genca, Papatya. 2015. "Fluid Gender Identities in Jeanette Winterson's *Sexing the Cherry*." *CBU Journal of Social Sciences* 13, no. 3, 21–34.
2. Arikan, Seda. 2018. "Phallic and Vulvic Mothers of Jeanette Winterson: *Oranges Are Not the Only Fruit* and *Sexing the Cherry*." *Journal of World of Turks* 10, no. 75–93.
3. Kasurka, M. G. 2020. "Blurring the Dichotomous Logic of Modernity in Jeanette Winterson's *Sexing the Cherry*." *Journal of Modernism and Postmodernism Studies (JOMOPS)* 1, no. 2, 96–104. <https://doi.org/10.47333/modernizm.2020265826>.
4. Kintzele, Paul. 2010. "Gender in Winterson's *Sexing the Cherry*." *CLCWeb: Comparative Literature and Culture* 12, no. 3. <https://doi.org/10.7771/1481-4374.1544>.
5. Kirca, M. 2012. "Jeanette Winterson's Literalizing Metaphors in *The Passion* and *Sexing the Cherry*." *Journal of Narrative and Language Studies* 9, no. 16, 85–95. <https://nalans.com/index.php/nalans/article/view/405>.
6. Lakshmi, Seetha. 2018. "The Myth of Normative Gender." *Language in India*

نشان می‌دهد. در نهایت، مرز نامشخص خیال و واقعیت در رمان، مسالهی روایت و "بودن" را درکنار رویا و حقیقت می‌گذارد و خود را به منزله‌ی ناظرو شاهدی بر عبور روایتی از خود در لحظه میداند.

دگرگونگی بدون تعالی نیز به‌مثابه قسمتی از خود در درون سوژه، معنی جدیدی را از "دیگری" در دیدگاه کاترین ملبو نشان می‌دهد که آن را از نظریات دیگر فیلسوفان متمایز می‌سازد. در تراسوژگی و سیالیت موجود در شخصیت‌های رمان، "دیگری" همیشه در درون خود راوی و در مقابل قسمتی از خود او می‌باشد. بدین صورت که در هر لحظه که راوی به دنبال تعریفی از خود می‌باشد، تنها چیزی که برای او معنا دارد ناظر بودن بر تقابل دو تکه از خویش در درون خود است. در نهایت، "خود" برای راوی، نظارتی دایمی بر عبور مستمر خودی به خود دیگر است که معادل تعریف تراسوژگی در نظریات کاترین ملبو در نظر گرفته می‌شود. دگرگونگی بدون تعالی نیز در رمان، چیزی جز تعریف و بازتعریف روایتی از طرف سوژه برای "خود" نیست و این مساله، وجود دیگری را تا حد خیالی تکرار شونده برای سوژه نشان می‌دهد و او را در مقابل "خود" در درون سوژه می‌گذارد.

این مقاله از هیچ گونه حمایت مالی برخوردار نبوده است.

هر دو نویسنده در تهیه مقاله مشارکت داشته‌اند. هیچ گونه تعارض منافع شخصی یا سازمانی وجود ندارد.

- 18, no. 3, 485–93.
7. LeDoux, Joseph. 2002. *Synaptic Self*. New York: Viking.
8. Malabou, Catherine. 2005. *The Future of Hegel: Plasticity, Temporality and Dialectic*. London: Routledge.
9. Malabou, Catherine. 2008. *What Should We Do with Our Brain?* Translated by Sebastian Rand. New York: Fordham University Press.
10. Malabou, Catherine. 2010. *Plasticity at the Dusk of Writing*. Translated by Carolyn Shread. New York: Columbia University Press.
11. Malabou, Catherine. 2011. *The Heidegger Change*. Translated by Peter Skafish. Albany: SUNY Press.
12. Malabou, Catherine. 2012. *Ontology of the Accident*. Translated by Carolyn Shread. New York: Columbia University Press.
13. Malabou, Catherine. 2013. *Self and Emotional Life: Philosophy, Psychoanalysis, and Neuroscience*. Co-authored with Adrian Johnston. New York: Columbia University Press.
14. Martinon, Jean-Paul. 2007. *On Futurity*. New York: Palgrave Macmillan.
15. Metzinger, Thomas. 2004. *Being No One: The Self-Model Theory of Subjectivity*. Cambridge, MA: MIT Press.
16. Niknezhadferdos, Hoda, and Bakhtiar Sadjadi. 2021. “Seeking Solid Subjectivity Versus Spotting Trans-Subjectivation in Jeanette Winterson’s *Gut Symmetries*.” *Anafora* 8, no. 1, 125–48.
17. Niknezhadferdos, Hoda, and Bakhtiar Sadjadi. 2020. “The Mutability of Identity and Trans-Subjectivation in Jeanette Winterson’s *Art and Lies*.” *International Journal of Literature, Language and Linguistics Teaching (IJLLT)* 3, no. 4, 249–56.
18. Sparrow, Tom. 2015. *Plastic Bodies: Rebuilding Sensation After Phenomenology*. London: Open Humanities Press.
19. Vahanian, Noelle. 2008. “A Conversation with Catherine Malabou.” *Journal for Cultural and Religious Theory* 9, no. 1, 1–13.
20. Walezak, Emilie. 2018. “The Fictional Avatar of Mrs. W: The Influence of the Adoptive Mother and the Birth of Jeanette Winterson as a Writer.” *Prague Journal of English Studies* 7, no. 1, 123–39.
21. Winterson, Jeanette. 1989. *Sexing the Cherry*. London: Bloomsbury.